

تحول نگاه ایرانی به رژیم صهیونیستی؛ از گذشته تا حال

دکتر مهدی آهویی*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۱/۱۵

چکیده

تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره تفاوت‌های بنیادین رویکردهای نخبگان ایرانی از طیف‌های گوناگون فکری نسبت به پدیده رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین انجام شده، اما کمتر پژوهشی درباره تطور این دیدگاه‌ها انجام گرفته و کمتر پژوهشگری روند تحول دیدگاه‌های همه نخبگان سیاسی ایرانی در قبال رژیم صهیونیستی را جستجو کرده است. این درحالی است که به نظر می‌رسد تمامی نخبگان، به‌رغم تمامی تفاوت‌ها به واسطه ایرانی بودن و اثرپذیری از مجموعه آگاهی‌ها و تجربه‌های مشترک تاریخی - سیاسی جامعه ایرانی، در قبال رژیم اشغالگر قدس، سیر تاریخی‌ای را تجربه کرده‌اند که نهایت و اوج آن، طرد و نفی کامل این رژیم در دوره پس از انقلاب اسلامی است. در این مقاله سعی شده تا ضمن مروری بر گفتمان نخبگان سیاسی ایران در قبال رژیم صهیونیستی، این فرایند تجزیه و تحلیل شود. این پژوهش چنین نتیجه می‌گیرد که دیدگاه نخبگان سیاسی ایرانی در قبال سه موضوع روابط ایران و غرب، جایگاه ایران در منطقه و نیز برقراری عدالت در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی نقش مهمی در تعریف دیدگاه آنان نسبت به رژیم صهیونیستی ایفا کرده که نتیجه آن، تأکید بر عدم مشروعیت این رژیم است.

واژگان کلیدی

ایران، سیاست خارجی، رژیم صهیونیستی (اسرائیل)، غرب، هژمونی منطقه‌ای، عدالت

مقدمه

مطالعه‌ای دقیق در گفتمان مجموعه نخبگان سیاسی ایران نسبت به مسئله فلسطین در شش دهه گذشته، پژوهشگر را به نتیجه‌ای در خور توجه رهنمون شده است و آن هم اینکه دیدگاه‌های موجود روندی تحولی را تا طرد مشروعیت رژیم صهیونیستی پشت سر گذاشته است. محورهای سه‌گانه این تحول که می‌توان آن را اسلوب نگاه ایرانی به رژیم صهیونیستی نام نهاد، به‌طور خلاصه، عبارت است از: نگاه به رژیم صهیونیستی به مثابه زائده و نماینده دنیای غرب در منطقه خاورمیانه؛ نگاه به رژیم صهیونیستی برای کسب هژمونی منطقه‌ای و سرانجام، نگاه به مسئله فلسطین - رژیم صهیونیستی از دیدگاه عدالت.

البته بدیهی است که نخبگان سیاسی ایران بسته به اینکه به کدام مکتب فکری و سیاسی تعلق دارند، تعبیر گوناگون و بعضاً متضادی از محورهای سه‌گانه پیش‌گفته - طی زمان - دارند؛ به همین دلیل نیز دیدگاه‌ها و رفتار و گفتار آنان نسبت به رژیم صهیونیستی متفاوت خواهد بود. هرچند مبادی و ادراک این مفاهیم نزد گروه‌های مختلف فکری یکسان نبوده، این اصول سه‌گانه دست‌کم از حیث شکلی نزد همگی این نخبگان مطرح بوده است و به نوعی پایه‌های اصلی گفتمان سیاسی ایرانی در قبال رژیم صهیونیستی را در شش دهه گذشته تشکیل داده است.

بررسی ویژگی‌های عام گفتمان سیاست خارجی ایران، از حدود این مقاله فراتر می‌رود، اما به‌اختصار می‌توان سه ویژگی کلی را در گفتمان سیاسی ایرانیان نسبت به جهان خارج شناسایی کرد: یک، احساس تحقیر تاریخی از ناحیه قدرت‌های بزرگ (به‌ویژه غرب)؛ دوم، احساس برتری تاریخی؛ و سرانجام، نوعی دغدغه مشترک برای دستیابی به عدالت (به مثابه تعادل) در محیط بین‌المللی.^۱

هدف این مقاله آن است که با مروری بر گفتمان نخبگان سیاسی ایرانی از گروه‌ها و مکاتب فکری گوناگون ارتباطی منطقی میان این ویژگی‌ها و نوع رویکرد ایرانیان در قبال رژیم صهیونیستی برقرار کرده و از این طریق، الگویی را برای توضیح اسلوب نگاه ایرانی به رژیم صهیونیستی در طول زمان ارائه کند. برای این منظور، نخبگان ایرانی در قالب سه گروه عمده «ملی‌گرایان سکولار»، «سوسیالیست‌های بومی‌گرا» و «نیروهای

مذهبی» مطالعه خواهند شد تا مرزهای اختلاف و منطق راهبردی هریک مشخص و برجسته گردد.

۱. نگاه به رژیم صهیونیستی در گفتمان ملی گرایانه سکولار

۱-۱. رژیم صهیونیستی؛ نماینده غرب

نخبگان سیاسی حکومت پهلوی و در رأس آنان، شخص شاه، از تشکیل رژیم صهیونیستی در خاورمیانه به عنوان کشوری پیشرفته از حیث مظاهر تمدن غربی که در مقایسه با محیط اطراف خود و به ویژه، کشورهای عربی پیشرو محسوب می‌شد، استقبال کردند؛ زیرا حضور چنین الگویی از تمدن غربی در قلب خاورمیانه، هم باعث تحقیر بیشتر اعراب می‌شد و هم میدان بیشتری به حکومت ایران برای هرچه بیشتر غربی کردن جامعه ایرانی می‌داد. اسدالله علم، دوست و مشاور صمیمی شاه، پس از نخستین سفر خود به رژیم صهیونیستی که در اوایل دهه شصت میلادی و به صورت محرمانه انجام شد، گزارش مفصلی در ستایش مظاهر مشاهده شده تمدن غربی در رژیم صهیونیستی به شاه ارائه کرد (عزری، ۲۰۰۰م، ص ۲۵۲). همکاری‌های ایران و رژیم صهیونیستی در زمینه‌های صنعتی، کشاورزی، فناوری، و نظامی در طی دو دهه شصت و هفتاد میلادی به اوج خود رسید. رژیم پهلوی زمین‌های گسترده‌ای را در دشت قزوین برای آزمایش‌ها و فعالیت‌های کشاورزی در اختیار کارشناسان رژیم صهیونیستی قرار داده بود؛ ایران برخی از تجهیزات عمده نظامی خود را از رژیم صهیونیستی می‌خرید و بسیاری از اعضای خانواده سلطنتی و حتی مردم عادی ایران برای معالجه به رژیم صهیونیستی سفر می‌کردند. در مجموع، تلقی کارگزاران رژیم پهلوی از رژیم صهیونیستی، «یک آمریکای کوچک» در قلب خاورمیانه بود که با درک بهتری از محیط و شرایط منطقه، می‌توانست در زمینه‌های گوناگون علمی و فناوری - از کشاورزی تا ادوات نظامی - نیازهای ایران را برآورده سازد (ولایتی، ۱۳۷۶، صص ۱۹۳-۱۹۴).

همچنین، رژیم پهلوی از دوستی با رژیم صهیونیستی برای نزدیکی بیشتر به ایالات متحده و جلب اعتماد واشینگتن بهره می‌برد. شاه معتقد بود که یهودیان از قدرت و نفوذ بالایی در دستگاه قانون‌گذاری و نیز رسانه‌های آمریکایی برخوردار هستند (عزری،

۲۰۰۰م، ص ۲۱۳)، از این رو، سیاست ثابت نزدیکی به رژیم صهیونیستی را برای جلب حمایت لابی صهیونیستی در ایالات متحده به ویژه از اواسط دهه پنجاه تا پایان سلطنتش در پیش گرفت (Sobhani, 1989, p.6). البته از اواخر دهه شصت و با روی کار آمدن دولت جمهوری خواه نیکسون در آمریکا، شاه از بابت حمایت واشینگتن آسوده خاطر شد. همزمان و با توجه به درگیری آمریکا در ویتنام، خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، و افزایش ناگهانی قیمت جهانی نفت، شاه که به خوبی می دانست اتکای ایالات متحده به ایران برای حفظ ثبات و امنیت مورد نظر غرب در خاورمیانه تا چه حد افزونی یافته است، دیگر نیاز چندانی به استفاده از واسطه گری رژیم صهیونیستی برای جلب حمایت واشینگتن احساس نمی کرد (Sobhani, 1989, p.71). به نظر می رسد نوع نگاه شاه به رژیم صهیونیستی به مثابه ابزاری برای گسترش روابط با غرب از اوایل دهه هفتاد میلادی به نوعی دچار تحول شده بود، به طوری که وی و کارگزارانش از جمله اردشیر زاهدی، بعضاً انتقادات تندی را علیه سیاست های رژیم صهیونیستی مطرح می کردند.^۲ علی رغم اینکه این گونه اظهارات در بسیاری موارد موجب دل سردی مقامات تل آویو را فراهم می کرد (Segev, 1988, pp. 77-78)، باین حال، روابط ایران و رژیم صهیونیستی در دهه هفتاد و تا پایان حکومت پهلوی همچنان نزدیک باقی ماند و رژیم صهیونیستی از نفوذ خود در واشینگتن برای ادامه فروش اسلحه آمریکایی به ایران بهره می برد (ولایتی، ۱۳۷۶، صص ۱۹۵-۱۹۷). برخی از تحلیل گران نزدیک به شاه معتقدند سیاست انتقاد آمیز شاه نسبت به رژیم صهیونیستی در دهه هفتاد، موجب ناامیدی و روگردانی لابی صهیونیستی در آمریکا از وی گردید و در نتیجه، ایالات متحده در جریان ناآرامی های داخلی در عمل، نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد (Nahavandi, 2005, pp.224-226, 240, 345). گذشته از اغراق آمیز بودن این تحلیل، صرف طرفداری برخی از نزدیکان شاه از این نظر، نمایانگر عمق اعتقاد این افراد به نقش رژیم صهیونیستی در روابط ایران و غرب است.

۱-۲. رژیم صهیونیستی؛ وسیله کسب هژمونی منطقه‌ای

به‌طور خلاصه و از نظر بیشتر تحلیل‌گران، الگوی روابط رژیم صهیونیستی و ایران در عصر پهلوی بر راهبرد بن‌گوریون (بنیان‌گذار و اولین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی) موسوم به «دکترین پیرامونی» استوار بود. بر این اساس، رژیم صهیونیستی می‌کوشید تا اتحادی را با کشورهای غیرعربی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در مقابل تهدید اعراب شکل دهد. ایران، ترکیه، و اتیوپی محورهای این اتحاد منطقه‌ای بودند که همگی از نظر سیاسی جزو وابستگان بلوک غرب به شمار می‌آمدند. رژیم صهیونیستی می‌توانست از طریق گسترش روابط با این کشورها، خود را از انزوا برهاند و با به وجود آوردن شبکه‌ای از دوستان در خارج از محدوده خاورمیانه عربی، بر مشروعیت و اعتبار بین‌المللی خود بیفزاید. درمقابل، این کشورها نیز که همگی روابط پرتنش با اعراب داشتند، می‌توانستند از طریق این اتحاد، قدرت بیشتری در مقابله با دشمنان مشترک خود کسب کنند. به‌علاوه، این اتحاد می‌توانست به‌طور مؤثری با نفوذ شوروی و کمونیسم در منطقه مقابله کند.^۳ اما در بین کشورهای محورهای اتحاد پیرامونی-دیدگاه بن‌گوریون- ایران از جایگاهی ویژه برخوردار بود. علت اولویت ایران در این دکترین عبارت بود از:

الف. ایران به دلیل بهره‌مندی از منابع عظیم انرژی می‌توانست امنیت انرژی رژیم صهیونیستی را در شرایط بحرانی تأمین کند. همچنین، دولت ایران از شاخص‌های متعدد قدرت (توان نظامی، وسعت سرزمینی، جمعیت، موقعیت راهبردی و غیره) بهره‌مند بود و برقراری روابط نزدیک با ایران، می‌توانست موقعیت رژیم صهیونیستی را در منطقه‌ای پر از دشمن بهبود بخشد.

ب. ایرانیان به دلایل تاریخی و فرهنگی، به نزدیکی با اعراب تمایل چندانی نداشتند و از سوی دیگر، اعراب نیز همیشه ایران را یک تهدید می‌دانستند. برعکس، پارسیان از دوران باستان از روابط دوستانه‌ای با یهودیان برخوردار بودند و قوم یهود نیز ایرانیان را حامی و منجی خود قلمداد می‌کرد (اقارب‌پرست، ۱۳۸۶، صص ۵-۶).

شاه ایران نیز که به‌شدت از جانب رادیکالیسم عربی و نیز نفوذ کمونیسم در منطقه بیمناک بود، راهبرد بن‌گوریون را در این باره می‌پسندید و بر همین اساس، روابط

خود را با رژیم صهیونیستی به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش داد. شاه به‌ویژه پس از سقوط رژیم سلطنتی محافظه‌کار در عراق و روی کار آمدن حکومت چپ‌گرای عبدالکریم قاسم و همزمان، با به اوج رسیدن اقتدار جمال عبدالناصر در مصر در اواخر دهه پنجاه میلادی، با سرعت و اشتیاق بیشتری از دکترین پیرامونی رژیم صهیونیستی استقبال کرد و دریافت که تنها راه مقابله مؤثر با رشد نفوذ شوروی در منطقه و قدرت گرفتن هرچه بیشتر حکومت‌های عربی چپ‌گرا و ضد ایرانی، برقراری اتحادی تنگاتنگ با رژیم صهیونیستی است (Sobhani, 1989, p.19). محمدرضا می‌اندیشید که از طریق دوستی با رژیم صهیونیستی در آن شرایط مانع سقوط اقتدار منطقه‌ای ایران خواهد شد و حتی در بلندمدت هژمونی ایران در خاورمیانه را بیش از پیش تثبیت کند. در این میان، خاطره تاریخی روابط دوستانه میان ایرانیان باستان و یهودیان نیز برای شاه که خود را جانشین کوروش تلقی می‌کرد، و از سوی دیگر، احساس بدبینی و بی‌اعتمادی وی به اعراب، زمینه عاطفی و احساسی مضاعفی را نیز برای نزدیکی هرچه بیشتر ایران به رژیم صهیونیستی فراهم می‌کرد. شاه بر این باور بود که از طریق دوستی و اتحاد با رژیم صهیونیستی، سدی قدرتمند را در برابر دشمنان عرب خود تشکیل داده و همچنین از بسط نفوذ شوروی در منطقه نیز جلوگیری خواهد کرد، و بدین‌سان، ادامه اقتدار ایران در خاورمیانه را تضمین خواهد کرد. البته همان‌طور که پیشتر گفته شد، از اواخر دهه شصت میلادی، و با افول ستاره اقبال ناصر، شاه به تدریج دریافت کرد که رژیم صهیونیستی بیش از حد در حال قدرت گرفتن است و با توجه به کم‌رنگ شدن خطر رادیکالیسم عربی، کفه معادلات به نحو قابل توجهی به زیان نیروهای محافظه‌کار عرب در حال تغییر است. شاه که در واقع، از رژیم صهیونیستی برای دفع خطر رادیکالیسم عربی بهره گرفته بود تا اقتدار و هژمونی ایران تحکیم یابد، اکنون بیم آن داشت که با قدرت گرفتن بیش از حد رژیم صهیونیستی، آن رژیم خود به صورت مانع و رقیبی تازه بر سر راه هژمونی ایران تبدیل گردد (Parsi, 2005, p.6). از این رو، با توجه به حضور رهبران محافظه‌کاری همچون انور سادات در مصر و شاه حسین در اردن که مایل به کاهش سطح تنش و درگیری با رژیم صهیونیستی بودند، و نیز با توجه به مطالب پیش‌گفته درباره کاهش نیاز ایران به رژیم صهیونیستی در روابط خود با ایالات

متحده، شاه تصمیم گرفت تا انتقادات خود را از ادامه سیاست نظامی‌گری رژیم صهیونیستی در منطقه افزایش داده و مستقیم یا غیرمستقیم مقامات تل آویو را برای تغییر سیاست‌های خود در برابر اعراب و پذیرش صلح با آنان ترغیب کند (Parsi, 2005, pp.4-7). در واقع، شاه سعی داشت تا وجهه مستقل و موجهی برای خود کسب نماید و چنین وانمود کند که رهبری معنوی خاورمیانه را برعهده دارد. برای این منظور، مرتباً رهبران محافظه‌کار عرب و نیز مقامات رژیم صهیونیستی را دعوت می‌کرد و آنان را نصیحت می‌کرد که به سمت صلح و آشتی با یکدیگر گام بردارند.^۴ بدین ترتیب، از اواخر دهه شصت میلادی و با فروکش کردن خطر رادیکالیسم عرب، تلاش محمدرضا همواره بر این بود که ایران را در جایگاهی خارج و بالاتر از منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی، و در نقش یک موازنه‌گر و داور منطقه‌ای تعریف کند.

۳-۱. نگاه به رژیم صهیونیستی از منظر عدالت

گفتمان ملی‌گرایانه سکولار در ایران از ابتدای تشکیل رژیم صهیونیستی لحنی دوپهلو را در قبال موضوع اشغال فلسطین در پیش گرفت؛ از یک سو، تشکیل یک دولت یهودی را حق یهودیانی می‌دانست که سال‌ها در اروپا قربانی یهودستیزی مسیحیان شده و همواره به عنوان ملتی تحت ستم و آواره در جستجوی سرزمینی برای خود بوده‌اند و از سوی دیگر، گاهی از رفتار خشونت‌آمیز صهیونیست‌ها در اشغال سرزمین‌های کشورهای عربی انتقاد می‌کرد و جانب اعراب را می‌گرفت. شاید بدین جهت بود که دولت ایران یک سال پیش از اعلان موجودیت رژیم صهیونیستی از ایجاد کنفدراسیونی در فلسطین حمایت کرد که در آن هم اعراب و هم یهودیان سهمی داشته باشند.^۵ دیدگاه دولت مصدق در قبال رژیم صهیونیستی در همین راستا قابل ارزیابی است: مصدق از یکسو حق یهودیان در داشتن دولت و سرزمینی مستقل در خاورمیانه را به رسمیت می‌شناخت و از سوی دیگر، جنبه‌های نژادپرستانه و خشونت‌طلبانه صهیونیسم را در حذف و طرد اعراب از سرزمین‌هایشان نمی‌پسندید.^۶ البته بدیهی بود که مخالفت مصدق با این بعد از اعمال صهیونیسم در فلسطین به هیچ وجه جنبه مذهبی نداشت و صرفاً برآمده از روحیه لیبرال‌منش و ضد استبدادی وی بود (Shaoul, 1971, p.246).

محمدرضا و طرفداران سیاست خارجی او به نادرستی و یا تفسیری غیرواقع‌بینانه از شرایط سیاسی، بر آن بودند که تشکیل دولت یهودی در فلسطین «حق» یهودیان آواره و گریزان از مظالم دیگر اقوام است. در نظر اینان رفتار مهربانانه کوروش با یهودیان در دوران باستان تبدیل به چنان اسطوره مقدسی شده بود که گویی خود را موظف به تکرار تاریخ و احیای عدالت در حق قوم یهود در دوران معاصر می‌دانستند (Pahlavi, 1961, p.30). در نگاه بیشتر ملی‌گرایان سکولار ایرانی، قوم یهود تصویر یک ملت «آواره، مظلوم و بدبخت» (Shaoul, 1971, p.120) را داشت که شایسته همدردی و حمایت در راه رسیدن به آرمان خود، یعنی تشکیل دولت یهود بود آن هم در اراضی دیگران، بودند.^۷ برای نمونه، داریوش همایون، یکی از مشهورترین روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران طرفدار محمدرضا، به شدت شیفته «بازگشت حماسی» قوم یهود به سرزمین موعودشان پس از تحمل دو هزار سال رنج آوارگی شده بود و از هر فرصتی نیز برای ابراز این شیفتگی و حس تحسین خود نسبت به ایده بنیان‌گذاران رژیم صهیونیستی بهره می‌برد، همانان که از نگاه وی با چنگ و دندان «حق» ملت یهود را از تاریخ بازستانده و از آن در مقابل تهدید اعراب کینه‌ورز حراست می‌کردند (همایون، ۱۳۴۶- الف، صص ۱۶-۱۷).

چنین احساس ستایشی نسبت به دولت یهود و بدبینی نسبت به اعراب را بسیاری دیگر از کارگزاران حکومت پهلوی از جمله اسدالله علم هم داشته‌اند که گوشه‌ای از آن در خاطرات علم منعکس شده است (علم، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۷۹؛ ج ۱، ص ۳۵۴). در رأس همه اینان، محمدرضا خود نیز همواره بر روابط تاریخی دوستانه میان ایرانیان و یهودیان پای می‌فشرد و بر موضع ایران مبنی بر به رسمیت شناختن «حق موجودیت» رژیم صهیونیستی تأکید می‌کرد. با این حال، هم شاه و هم کارگزارانش گهگاه و در بزنگاه‌های مهمی چون جنگ شش‌روزه (۱۹۶۷م.) و جنگ رمضان (یوم کیپور، ۱۹۷۳) رژیم صهیونیستی را در گفته‌های خود به خاطر استفاده بیش از حد از خشونت نسبت به اعراب سرزنش می‌کردند. شاه در فرصت‌هایی سیاست‌های رژیم صهیونیستی را «کوتاه‌بینانه» خوانده و تجاوز رژیم صهیونیستی به سرزمین‌های عربی را تقبیح کرده (پهلوی، ۱۳۴۷-۱۳۵۶، ج ۵، صص ۴۴۰۷-۴۴۰۸) که البته با منطق پیش‌گفته - و نه در

حمایت از حق مردم مظلوم فلسطین - معنا می‌دهد. برای مثال، ادعا و تحلیل داریوش همایون از همین دیدگاه قابل تحلیل است؛ آنجا که کمتر از یک ماه پس از جنگ شش‌روزه، موضع دولت ایران در قبال این جنگ را همسو با اعراب و بر مبنای مطالبه تخلیه مناطق اشغالی از سربازان رژیم صهیونیستی و پایان دادن به تجاوز آن کشور به همسایگانش توصیف کرد و تأکید کرد که «ایران به عنوان کشوری که خود نزدیک به یک قرن و نیم، قربانی چنین تجاوزهایی بوده، باید هرچه می‌تواند انجام دهد تا سابقه‌هایی از این‌گونه - به‌ویژه در منطقه جغرافیایی خود آن - گذاشته نشود» (همایون، ۱۳۴۶ - ب، ص ۱۵). این در حالی است که موضع حمایت صرف ایران از رژیم اشغالگر قدس، پیش از این ذکر شد.

بدین ترتیب، تأکید بر حفظ نوعی تعادل در اعلام مواضع ایران نسبت به اعراب و رژیم صهیونیستی به صورت یکی از ویژگی‌های بارز سیاست خاورمیانه‌ای حکومت محمدرضا درآمد، به این شکل که گاهی رژیم صهیونیستی و گاهی دولت‌های عربی مورد سرزنش و یا حمایت ایران قرار می‌گرفتند. این سیاست که احتمالاً تاکتیک محمدرضا برای حفظ متقابل روابط خود با دو سوی درگیری بود، در عین حال، می‌توانست به‌طور ناخودآگاه نشئت گرفته از تمایل برای تأمین نوعی تعادل در قضیه فلسطین نیز باشد، تعادلی که بر مبنای آن هیچ‌یک از طرف‌های درگیر به‌طور کامل و قطعی بر دیگری غلبه نکرده و او بتواند در رابطه‌اش با غرب از آن بهره‌بردار. تمایل به چنین راه‌حلی در سراسر گفته‌های محمدرضا و نوشته‌های داریوش همایون و اسدالله علم در این باره هویداست که نشان می‌دهد، اصولاً حق‌محوری در این تحلیل جایگاهی ندارد.^۱ این دیدگاه از بسیاری جهات به موضع کنونی غرب در قبال مسئله فلسطین و فرایند موسوم به صلح خاورمیانه نیز شباهت دارد.

۲. نگاه به رژیم صهیونیستی در گفت‌وگو میان سوسیالیستی بومی‌گرا

۲-۱. رژیم صهیونیستی؛ نماینده غرب

سوسیالیست‌های ایرانی بومی‌گرا^۲ گروهی از اعضای سابق حزب توده ایران بودند که از اواسط دهه بیست شمسی به دلیل آنچه که تبعیت تام و تمام حزب از سیاست‌ها و

منافع اتحاد شوروی می‌پنداشتند، از آن تشکل سیاسی منشعب شدند و گروهی را با عنوان نیروی سوم به وجود آوردند. رهبر این دسته از روشنفکران چپ‌گرای ایرانی، فردی به نام خلیل ملکی بود که در کنار برادرش، حسین ملک، بنیان یک جریان نوین سوسیالیستی را در ایران نهادند که تفسیری بومی‌گرا از مارکسیسم - سوسیالیسم را ارائه می‌کرد.^{۱۰} اینان چپ‌های بریده از مکتب لنینیسم - استالینیسم بودند که جوهر حقیقی مارکسیسم را در جایی غیر از اتحاد شوروی جستجو می‌کردند. در چنین شرایطی تشکیل دولت رژیم صهیونیستی برای ایشان اتفافی میمون و خجسته بود، بدان جهت که الگویی از زندگی و مرام نوین سوسیالیستی را در قالب تأسیس مزارع اشتراکی «کیبوتص» به وجود آورده بود، و از همین رو، می‌توانست جایگزینی بس ایدئال و آرمانی به غایت مطلوب برای این دسته از سوسیالیست‌های ایرانی بریده از شوروی باشد.^{۱۱} البته، طرفداران سنتی شوروی در حزب توده نیز خود در ابتدا به پیروی از سیاست‌های مسکو از تشکیل رژیم صهیونیستی استقبال کردند و آن را قدمی در جهت تأمین حقوق از دست‌رفته طبقه کارگر ارزیابی کردند (Shaoul, 1971, p.161)، اما به تدریج که مناسبات شوروی و رژیم صهیونیستی از اواسط دهه پنجاه میلادی رو به افول گذاشت، حزب توده نیز از حمایت رژیم صهیونیستی دست کشیدند.^{۱۲} با این همه، سوسیالیست‌های ایرانی حتی با اشتیاق بیشتری به طرفداری خود از دولت تازه تأسیس ادامه دادند؛ زیرا آن را جایگزین مناسبی برای الگوی شوروی می‌پنداشتند. این برداشت از رژیم صهیونیستی نزد این گروه از چپ‌گرایان ایرانی تا هنگام بروز جنگ شش‌روزه (ژوئن ۱۹۶۷ م.) میان رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی تقریباً بدون خدشه و تردید قابل ملاحظه‌ای ادامه داشت. خلیل ملکی در این دوران به رژیم صهیونیستی سفر کرد و در مدح آن سخن گفت. برخی از ایشان حتی تا بدان‌جا پیش رفتند که بنیان‌گذاران رژیم صهیونیستی را به «پیغمبران و قدیسان» تشبیه کرده و دولت رژیم صهیونیستی را «منجی» هویت ملل شرقی از توکیو تا تل‌آویو در برابر امپریالیسم غرب و شرق نامیدند (آل‌احمد، ۱۳۶۳، صص ۴۷-۵۰)، و خلیل ملکی نیز رژیم صهیونیستی را «معجزه»‌ای خواند که بهترین و آزادترین الگوی ممکن از سوسیالیسم را در دنیای معاصر ارائه کرده است (ملکی، ۱۳۴۰، ص ۱۸)؛ اما پس از جنگ شش‌روزه و تصرف بخش‌های وسیعی

از خاک کشورهای اسلامی توسط ارتش رژیم صهیونیستی، گروهی از سوسیالیست‌های ایرانی، از جمله جلال آل‌احمد، علیه آن رژیم چرخش کرده و به ماهیت واقعی رژیم صهیونیستی به عنوان نماینده دست‌پرورده غرب در خاورمیانه پی بردند. در سال‌های پس از ۱۹۶۷م، آل‌احمد به عنوان برجسته‌ترین منتقد رژیم صهیونیستی در میان سوسیالیست‌های نیروی سومی بدل شد و در کنار او و پس از او نیز نویسندگان دیگری همچون علی‌اصغر حاج سیدجوادی، رضا براهنی و منوچهر هزارخانی آثار متعددی را در نقد ماهیت و عملکرد رژیم صهیونیستی تألیف و یا ترجمه کردند و در سطح جامعه انتشار دادند که تأثیر فراوانی در برانگیختن احساسات افشار وسیعی از روشنفکران ایرانی علیه رژیم صهیونیستی داشت. درمقابل، خلیل ملکی و تعدادی از نیروهای جوان‌تر حامی وی از جمله داریوش آشوری همچنان پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷م. نیز به حمایت خود از رژیم صهیونیستی ادامه دادند؛ زیرا تصور می‌کردند به‌هرحال، سوسیالیسم رژیم صهیونیستی از کمونیسم شوروی بهتر است و نیز رژیم صهیونیستی را در مقایسه با دولت‌های غربی به مراتب پیشروتر و متمدن‌تر می‌یافتند. اینان آنچه خود را در حلقه باورهای باطل محدود ساخته بودند که به هیچ‌وجه، حاضر به پذیرش این واقعیت نبودند که آنچه آنان به عنوان بهترین و متمدن‌ترین الگوی سوسیالیسم ستایش می‌کردند، در واقع، چیزی جز یک مخلوق غربی و در خدمت منافع غرب در خاورمیانه نبود. درست است که این بخش از روشنفکران سوسیالیست به ماهیت غربی رژیم صهیونیستی باور نداشتند و یا نمی‌خواستند آن را بپذیرند، اما آثار گروه منتقدان رژیم صهیونیستی در این بین از گستردگی و غلبه بیشتری برخوردار بود تا جایی که می‌توان گفت بیشتر طیف سوسیالیست‌های ایرانی علی‌رغم خوشبینی‌های اولیه، دست آخر به رژیم صهیونیستی به عنوان نماینده و زائده غرب در خاورمیانه می‌نگریستند.

۲-۲. رژیم صهیونیستی؛ وسیله کسب هژمونی منطقه‌ای

چنانچه گفته شد، سوسیالیست‌های بومی‌گرای ایرانی از هنگام تشکیل دولت صهیونیستی تا هنگام بروز جنگ شش‌روزه (در ژوئن ۱۹۶۷) بالاتفاق در زمره طرفداران رژیم صهیونیستی قرار داشتند. جالب اینجاست که هرچند که جملگی این روشنفکران

چپ‌گرا جزو منتقدان سرسخت رژیم پهلوی و سیاست خارجی آن بودند، عملاً درباره رژیم صهیونیستی به نقطه مشترکی با شاه می‌رسیدند و آن تبلیغ دوستی با رژیم صهیونیستی در برابر دولت‌های «متحجر و ارتجاعی» عرب بود.^{۱۳} در سراسر نوشته‌های ملکی، آشوری که اتفاقاً هر دو نیز در سال‌های دهه شصت میلادی به رژیم صهیونیستی سفر کرده بودند، تمجید و ستایش آشکاری از رژیم صهیونیستی در برابر آنچه که آنان اعراب عقب‌افتاده و مرتجع می‌خواندند، هویدا بود. از نظر این روشنفکران، کشورهای عربی جملگی جزو دشمنان ایران بودند و هرگز شایسته اعتماد ایرانیان نبودند (ملکی، ۱۳۳۷، صص ۳۲-۳۳). برعکس، یهودیان رژیم صهیونیستی - نمادی از یک ملت پیشرو و درعین‌حال، پایبند - مرام اشتراکی را به وجود آورده بودند، شایسته دوستی ملت ایران به حساب می‌آمدند. بدین‌سان، سوسیالیست‌های ایرانی به دوستی و اتحاد با رژیم صهیونیستی به‌زعم خود برای مقابله با تهدیدها و تحقیرهای تاریخی اعراب علیه ملت ایران و تثبیت اقتدار و جایگاه منطقه‌ای ایران می‌نگریستند (آل‌احمد، ۱۳۶۳، صص ۶۱-۶۲؛ ملکی، ۱۳۴۰، ص ۲۵). و در این مسیر، اصول حقانی و باورهای انسانی را نادیده می‌گرفتند.

در سال‌های پس از ۱۹۶۷ نیز گروهی از سوسیالیست‌های ایرانی به همان سیاق سابق معتقد بودند ادامه دوستی با رژیم صهیونیستی بر همدردی با اعراب مرجح است، لیکن طیف اثرگذارتری از آنان به رهبری آل‌احمد با چرخش علیه رژیم صهیونیستی به این نتیجه رسیدند که ایران - عضوی از مجموعه ملل جهان سوم - نمی‌تواند و نباید به مردم عرب و به‌ویژه ملت تحت ستم فلسطین پشت کند و با آنان همدردی ننماید (آل‌احمد، ۱۳۶۳، صص ۸۹-۹۲). از نظر آل‌احمد و دوستانش در سال‌های پس از ۱۹۶۷، اگر ایران به حمایت خود از رژیم صهیونیستی ادامه می‌داد، تنها خود را در میان مجموعه مسلمانان و کشورهای جهان سوم منزوی می‌ساخت و از این‌رو، ضروری بود تا برای حفظ جایگاه و اقتدار خود در میان این کشورها از رژیم صهیونیستی فاصله گرفته و از کشورهای عربی در مبارزه‌شان علیه تجاوز و سرکوبگری‌های رژیم صهیونیستی حمایت کند. بدین‌سان، این بار دشمنی با رژیم صهیونیستی به عنوان وسیله‌ای برای کسب اقتدار و مشروعیت منطقه‌ای مورد توجه این دسته از روشنفکران

قرار گرفت. که گرچه تا این حد قابل توجه است، اما از حیث مبانی همچنان از اصول و مبادی ای مثبت و اعتقادی برخوردار نیست.

۲-۳. نگاه به رژیم صهیونیستی از منظر عدالت

سوسیالیست‌های ایرانی به رهبری خلیل ملکی تشکیل دولت رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین را به تعبیر و تفسیر خودشان در راستای عدالت برای یهودیان ارزیابی می‌کردند. از نظر آنان یهودیان ملتی بی‌سرزمین و تحت ستم بودند و فلسطین نیز سرزمینی بدون مردم بود؛ در نتیجه، چیزی بهتر و عادلانه‌تر از این نبود که آن ملت رنج‌دیده و بی‌آب و خاک در آن سرزمین خالی از سکنه مستقر شوند. این تحلیل چنان‌که مشاهده می‌شود، در هر دو بخشش دارای اشکال منطقی و مصداقی است، اما به باطل ترویج می‌شد. به‌علاوه آنان یهودیان مهاجرت‌کننده به فلسطین را مردمانی سخت‌کوش و بلندهمت می‌انگاشتند که با توسل به شیوه‌های نوین سوسیالیستی- «کیبوتص»- در حال احیای زمین‌های کشاورزی فلسطین بودند که به اعتقاد آنان پیش از آن به صورت خشک و بی‌محصول رها شده بود (ملکی، ۱۳۴۰، ص ۱۸). این تحلیل نیز نه تنها ارزش حقوقی نداشت بلکه واقعیت بیرونی هم آن را تأیید نمی‌کند.

لحن بسیار تند و تحقیرآمیز این دسته از ایرانیان در قبال اعراب را می‌توان به‌روشنی در گفته‌ها و نوشته‌های خلیل ملکی و داریوش آشوری ملاحظه کرد. از نظر سوسیالیست‌های ایرانی تشکیل دولت یهودی در فلسطین به عنوان دولتی پیشرو و درعین حال، به عنوان نمادی از سوسیالیسم غیراستالینی در منطقه «حق» یهودیان مظلوم اما با استعداد و با پشتکار بود (ملکی، ۱۳۳۷، صص ۳۲-۳۳).

چنانچه گفته شد، آل‌احمد خود نخستین کس از میان همفکرانش بود که خیلی زود، علیه چنین تعبیر خوش‌باورانه‌ای از دولت صهیونیستی شورید. پس از جنگ شش‌روزه (در ژوئن ۱۹۶۷) و هنگامی که رژیم صهیونیستی به بهانه دفاع از خود در مقابل تهاجم دولت‌های عربی، بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های آنان را اشغال و صدها هزار نفر را آواره و بی‌خانمان ساخت، آل‌احمد به دلیل برخورداری از روحیه آزادگی و ضد ظلم و صراحت کلامی که ویژگی وی بود، زبان علیه رژیم صهیونیستی گشود و

هر آنچه را که پیشتر در مدح و ستایش آن رژیم گفته بود، پس گرفت. البته، او در این میان با انتقادهای تندی از جانب دوستان و همفکرانش به‌ویژه خلیل ملکی مواجه شد که با او در رویگردانی کامل از رژیم صهیونیستی موافق نبودند، اما حاضر نشد به دلیل مصالح حزبی چشم خود را بر آنچه ظلم و بی‌عدالتی آشکار می‌دید، ببندد. در کنار آل‌احمد، افراد دیگری همچون علی‌اصغر حاج سیدجوادی و رضا براهنی نیز بودند که دربارهٔ ظلم و بی‌عدالتی رژیم صهیونیستی مطلب‌ها نوشتند و سخن‌ها راندند. البته، نباید از این نکته غافل ماند که با توجه به مرام سوسیالیستی این دسته از روشنفکران ایرانی، همواره نوعی نگرش اقتصادی نسبت به مفهوم عدالت در تحلیل‌های آنان نسبت به رژیم صهیونیستی مشهود بوده است. اینان که در ابتدا، رژیم صهیونیستی را یک کشور سوسیالیستی «پیشرو» در مقایسه به اعراب «متحجر و عقب‌مانده» می‌دانستند و می‌ستودند، پس از جنگ ۱۹۶۷، اصل موجودیت رژیم صهیونیستی به عنوان یک کشور «پیشرفته به اتکای حمایت‌های غرب» با در دست داشتن بخش عمده‌ای از سهم تجارت و منافع اقتصادی منطقه را ظلم آشکاری در حق ملت‌های «عقب‌رانده‌شده» عرب در خاورمیانه و عامل مهمی جهت تحقیر هرچه بیشتر این ملت‌ها و در نتیجه، تحریک‌کنندهٔ واکنش‌های منفی آنان نسبت به رژیم صهیونیستی به شمار می‌آوردند (حاج سیدجوادی، ۱۳۵۴، ص ۶؛ آل‌احمد، ۱۳۶۳، ص ۱۰۰).

به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که تلقی‌ای خاص از «عدالت» نقش مهمی در شکل‌دهی گفتمان سوسیالیست‌های بومی‌گرا در قبال رژیم صهیونیستی داشته است، چه آن هنگام که تشکیل دولت صهیونیستی را حق یهودیان می‌پنداشتند و چه هنگامی که علیه ظلم و بی‌عدالتی آشکار صهیونیست‌ها علیه مردم فلسطین و ملت عرب شوریدند و از آن به مثابه نمونه‌ای از مظالم نظام سلطه‌گر و استعمارگر غرب علیه ملل محروم و تحت سلطه برائت جستند.

۳. نگاه به رژیم صهیونیستی در گفتمان اسلامی انقلابی

۳-۱. رژیم صهیونیستی؛ نماینده غرب

گفتمان مذهبی انقلابی در ایران از ابتدای تشکیل دولت صهیونیستی به آن به مثابه یک مخلوق غربی و نماینده استعمار غرب در جهان اسلام نگریسته است. آیت الله ابوالقاسم کاشانی و مجتبی نواب صفوی را بحق باید پیشگامان مبارزه با رژیم صهیونیستی در جمع نیروهای مذهبی ایران نامید. کاشانی و نواب صفوی از همان روزهای نخستین تشکیل دولت رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین با آن به مثابه نماینده استعمار غرب و نماد سرکوب مسلمانان به مخالفت برخاستند و با راه اندازی تظاهرات و ایراد سخنرانی‌های متعدد نسبت به آن واکنش نشان دادند.^{۱۴}

راهی که آیت الله کاشانی و نواب صفوی در مبارزه با رژیم صهیونیستی گشودند، بدون تردید اصلاح‌گر تفسیر برخی از جریان‌ها بود که به جهت سنی‌مذهب بودن مردم فلسطین، از سرکوب و کشتار آنان به دست صهیونیست‌ها به عنوان «جنگ کفار با یکدیگر» نام می‌بردند و تحرکی برای محکوم ساختن آن واقعه از خود نشان نمی‌دادند.^{۱۵} کاشانی و نواب با تلاش فراوان توانستند توجه عموم مردم مسلمان ایران را به اهمیت اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها جلب کنند و افکار عمومی ملت ایران را علیه تشکیل دولت رژیم صهیونیستی تهییج نمایند. پس از شهادت نواب صفوی و عزلت سیاسی آیت الله کاشانی در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، غلامرضا سعیدی با انتشار مطالب و مقالات متعدد در جراید، گفتمان مذهبی ضد صهیونیستی را در ایران ادامه داد.^{۱۶}

مبارزه با صهیونیسم با آغاز نهضت اسلامی امام خمینی (ره) جان تازه‌ای گرفت و از حاشیه به متن آمد و از این طریق حقی دینی آن اداء شد. این آرمان در پرتو تعالیم امام (ره)، توسط متفکرانی چون آیت الله محمود طالقانی و استاد مرتضی مطهری نظریه پردازی شد و توسط مجاهدانی چون دکتر مصطفی چمران در عرصه عمل نیز متجلی گردید. بر این اساس، مبالغه‌آمیز نیست اگر مبارزه با رژیم صهیونیستی را از ارکان هویتی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی بدانیم. حضرت امام خمینی (ره) از نخستین سخنرانی‌های خود علیه رژیم شاه در اوایل دهه چهارم شمسی همواره رژیم

صهیونیستی و صهیونیسم را آماج حملات خود قرار می‌دادند. برخی از تحلیل‌گران در غرب کوشیده‌اند تا مواضع ضد رژیم صهیونیستی امام(ره) را ناشی از نوعی جهت‌گیری یهودستیزانه تعبیر کنند. اما به اذعان بسیاری از ناظران آگاه، از جمله دیوید مناشری، ایران‌شناس یهودی، امام(ره) به عنوان یک عالم بزرگ دینی به اهمیت جایگاه حقوق اقلیت‌های دینی در اسلام کاملاً واقف بوده و رفتار ایشان در دوران رهبری نهضت اسلامی در ایران، همواره نشان‌دهنده رفتاری توأم با احترام با غیرمسلمانان از جمله یهودیان بوده است (Gilman and Katz, 1991, p.367). از این‌رو، درست‌تر آن است که بگوییم مخالفت امام(ره) با رژیم صهیونیستی از همان روزهای آغازین نهضت اسلامی، نه به دلیل ضدیت با قوم یهود بلکه به این سبب بوده است که امام(ره) به رژیم صهیونیستی و به‌طور کلی، صهیونیسم به عنوان سرپل و عامل نفوذ استعمار نو و نظام سلطه غرب در جهان اسلام، منطقه خاورمیانه و مآلاً ایران نگرسته و از این‌رو، مخالفت با رژیم صهیونیستی را جدا از مخالفت با رژیم پهلوی و آمریکا نمی‌دانستند. اصطلاح «غده سرطانی» که امام(ره) در رابطه با رژیم صهیونیستی به کار بردند، دقیقاً بیانگر همین نوع نگاه ایشان به رژیم صهیونیستی به عنوان یک زائده غربی ذاتاً توسعه‌طلب در جهان اسلام است (امام خمینی، ۱۳۷۸، صص ۷-۱۲). انقلاب اسلامی در ایران - انقلابی علیه سلطه غرب بر ایران و منطقه - نمی‌توانست از ماهیت ضد رژیم صهیونیستی برخوردار نباشد. رژیم صهیونیستی خود نیز هرگز ماهیت غربی خود را انکار نکرده و حتی همواره به آن افتخار کرده و آن را دلیل برتری خود نسبت به سایر ملل خاورمیانه شمرده است. از این‌رو، طبیعی بود که نوک پیکان طغیان انقلابی ملت ایران علیه سیاست‌های آمریکا و غرب به سمت رژیم صهیونیستی - نماینده دست‌نشانده و مخلوق آن قدرت‌ها در خاورمیانه - نشانه رود. در همین راستا، جمهوری اسلامی ایران در طول سه دهه گذشته همواره از دشمنی با رژیم صهیونیستی برای فشار بر قدرت‌های غربی و مهار تهدیدهای آنان علیه خود بهره برده است (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۲، صص ۱۹۰-۱۹۱). آنچه در این ارتباط در خور توجه است، وجود مبادی اصولی و اسلامی مؤید این جهت‌گیری است که بر ارکانی چون «مبارزه با ظالم»، «حمایت از مظلوم» و «صیانت از اسلام و مسلمین» استوار است.

۲-۳. رژیم صهیونیستی؛ وسیله کسب هژمونی منطقه‌ای

در گفتمان مذهبی انقلابی ایران، دشمنی و مقابله با رژیم صهیونیستی همواره به عنوان شرط لازم برای نزدیکی و اتحاد ایران با جهان اسلام و ملت‌های منطقه مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا ایران با پیوستن به صف مبارزه با رژیم صهیونیستی می‌توانست با استفاده از موقعیت ژئوپولیتیک و منابع فراوان خود موازنه قدرت در خاورمیانه را به‌طور محسوسی علیه رژیم صهیونیستی تغییر دهد. با توجه به نزدیکی ایران و رژیم صهیونیستی در دوران پهلوی و نقشی که ایران در راستای دکترین پیرامونی بن‌گوریون برای امنیت آن رژیم و تضعیف کفه قدرت اعراب بازی می‌کرد، پیوستن ایران به جبهه ضد رژیم صهیونیستی - ولو بدون ورود به درگیری مستقیم نظامی - خود می‌توانست امتیازی بسیار بزرگ توسط جمهوری اسلامی برای کشورهای اسلامی به حساب آید. تجاوز صدام حسین به ایران و حمایت تقریباً یکپارچه حکومت‌های عربی و حتی شخص یاسر عرفات از وی در مقابل جمهوری اسلامی ایران تا حدودی ثمرات نیکوی این موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران را تحت‌الشعاع قرار داد، اما ایران از آن منصرف نشد. از این رو، گفتمان اسلامی انقلابی در ایران به زودی خط‌مشی ارتباط مستقیم با ملت‌های عرب فارغ از حکومت‌های آنان را در پیش گرفت؛ سیاستی که درهای جدیدی را در مبارزه با رژیم صهیونیستی گشود. تأسیس جنبش‌های مقاومت انقلابی و مردمی در برابر اشغالگری رژیم صهیونیستی و در رأس آن، جنبش حزب‌الله در لبنان و جهاد اسلامی در فلسطین و نیز آغاز نهضت انتفاضه در سرزمین‌های اشغالی، همگی در پرتو الگوی انقلاب اسلامی ایران و تأثیرات رهبری امام خمینی (ره) محقق گردید. تشکیل این‌گونه نهضت‌های مقاومت مردمی که برخلاف حکومت‌های ضعیف و محافظه‌کار عربی و یا رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین آلوده به بازی‌ها و زدوبندهای سیاسی و فساد مالی نبودند و آماده جان‌فشانی در راه آزادی و مبارزه با اشغالگری بودند، بدون تردید رژیم صهیونیستی و قدرت‌های غربی حامی آن را با چالشی استراتژیک و پیش‌بینی‌ناپذیر مواجه ساخت. در مجموع، می‌توان گفت که در پرتو رهبری‌های امام (ره)، مهار و مقابله با توسعه‌طلبی رژیم صهیونیستی از طریق واسطه‌های مردمی عربی^{۱۷} به عنوان یک اصل در سیاست راهبردی جمهوری اسلامی

ایران نسبت به رژیم صهیونیستی درآمد. این سیاست پس از رحلت امام (ره) تاکنون نیز ادامه داشته است.

به طور خلاصه، می‌توان گفت که جمهوری اسلامی ایران در سه دهه اخیر توانسته است تا از طریق پرچم‌داری مقابله با رژیم صهیونیستی در منطقه، نفوذ معنوی و اقتدار و مشروعیت خود را به نحو زیادی در میان ملت‌های عرب و مسلمان بسط و توسعه دهد. توفیق ایران در مهار توسعه‌طلبی‌های رژیم صهیونیستی از طریق گروه‌های مقاومت مردمی عربی، به‌ویژه الگوی موفق حزب‌الله در لبنان، به عنوان راهی برای گسترش اقتدار جهان اسلام در سال‌های پس از انقلاب اسلامی عمل کرده و نیز باعث افزایش توان دفاعی و بازدارندگی ایران شده است. برای نمونه، در دورانی که در محافل سیاسی شایعه حمله نظامی رژیم صهیونیستی و آمریکا به تأسیسات اتمی ایران قوت گرفته بود، شکست رژیم صهیونیستی در برابر حزب‌الله لبنان در جریان جنگ سی و سه روزه (در تابستان ۲۰۰۶م.) همه معادلات دشمنان ایران را بر هم زد و آنان را به بازنگری در تصمیم خود وادار ساخت. این واقعه بدون شک نقطه عطفی در تاریخ تحولات خاورمیانه محسوب می‌شود؛ زیرا رژیم صهیونیستی برای اولین بار طعم شکست را تجربه کرد. به علاوه، در شرایطی که مجموع ارتش‌های عربی در زمان اوج آرمان قوم‌گرایی عربی نیز نتوانسته بودند بیش از شش روز در برابر رژیم صهیونیستی مقاومت کنند، یک گروه کوچک مردمی که با پیروی از الگوی انقلاب اسلامی به وجود آمده است، توانست سی و سه روز در برابر ارتش کاملاً مجهز رژیم صهیونیستی مقاومت کند و آن را دچار هزیمت نماید. پیروزی حزب‌الله در برابر رژیم صهیونیستی جایگاه راهبردی جهان اسلام را اعتلا بخشید و بر نفوذ استراتژیک آن در معادلات بین‌المللی افزود.

۳-۳. نگاه به رژیم صهیونیستی از دیدگاه عدالت

یکی از مهم‌ترین عوامل مخالفت گفتمان مذهبی انقلابی در ایران با رژیم صهیونیستی، ماهیت اشغال‌گرانه رژیم صهیونیستی است. کارنامه خشونت‌آمیز صهیونیست‌ها در غصب سرزمین فلسطین و بیت‌المقدس - قلب جهان اسلام - و آواره کردن بیش از یک

میلیون نفر از ساکنان مسلمان این سرزمین، باعث شد تا حمایت از فلسطین به صورت یک آرمان و یک رکن هویت‌بخش برای مبارزان انقلابی در ایران درآید. پیشتر، و در اوان تشکیل دولت صهیونیستی، جنایات رژیم صهیونیستی و مظلومیت مردم فلسطین مورد تأکید و اشاره مکرر آیت‌الله کاشانی - روحانی پیشناز مبارزه با رژیم صهیونیستی - قرار گرفته بود (مدنی، ۱۳۶۲، صص ۱۲۵-۱۲۶)، لیکن در سال‌های آتی این مظلومیت به شکل عمیق‌تر و ملموس‌تری توسط آحاد مردم ایران مورد درک و توجه قرار گرفت. ملت ایران در جریان انقلاب اسلامی با ملت فلسطین به احساس مشترکی در مبارزه با ظلم و استبداد وابسته به غرب دست یافت، چه اینکه هر دو ملت مقهور رژیم‌های سرکوب‌گری بودند که توسط آمریکا حمایت می‌شدند و درعین‌حال، با یکدیگر نیز روابط بسیار نزدیکی به‌ویژه، در امور نظامی، امنیتی و اطلاعاتی داشتند. حمایت از آرمان فلسطین در این شرایط، توسط بیشتر گروه‌های انقلابی در ایران - اعم از مذهبی و چپ‌گرا - تبلیغ می‌شد و جوشش شور و احساسات انقلابی علیه رژیم شاه را دوچندان می‌ساخت. تمامی این عوامل زمینه مناسبی را فراهم می‌کرد تا مبارزه با رژیم صهیونیستی از سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب به عنوان یک آرمان و نماد مصالحه‌ناپذیر برای انقلاب اسلامی ایران تبدیل شود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۹).

درواقع، امروز دلیل چالش جمهوری اسلامی ایران و غرب بر سر موضوع صلح خاورمیانه را نیز باید در تفاوت بنیادین رویکردهای دو طرف به مسئله عدالت در قضیه فلسطین جستجو کرد. بر اساس دیدگاه غربی، اصل موجودیت رژیم صهیونیستی پدیده‌ای نقدناپذیر و غیر قابل بازنگری است؛ چه مورد پسند ملت‌های منطقه باشد و چه نباشد. در این صورت، تنها یک راه حل برای مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی وجود دارد و آن تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی در کنار رژیم صهیونیستی است. چنین دولتی می‌تواند در کرانه باختری رود اردن و باریکه غزه تشکیل شود. با این‌همه، منطقه غزه تا چندی پیش و کرانه باختری نیز همچنان در اشغال رژیم صهیونیستی قرار داشته و دارد. به‌هرحال، از دیدگاه غرب، راه حل دو دولت تنها راه حل عملی و قابل قبول برای مسئله فلسطین است. موضع اصولی جمهوری اسلامی ایران درباره راه حل مسئله فلسطین توسط رهبر انقلاب اسلامی در سال‌های اخیر به شکلی روشن تبیین

شده است (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۹، صص ۱۲۱-۱۲۳). البته دیدگاه کنونی ایران تفاوت چندانی با دیدگاه اولیه ارائه‌شده توسط این کشور در سازمان ملل متحد در هنگام رأی‌گیری درباره رژیم صهیونیستی ندارد. پیشنهاد ایران تشکیل یک دولت واحد تحت نام فلسطین و متشکل از شهروندان مسلمان، مسیحی، و یهودی است. برای دستیابی به این هدف لازم است تا همه‌پرسی با مشارکت آزاد همه ساکنان بومی فلسطین برگزار شود. از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران این راه حلی کاملاً مردم‌سالار و عادلانه برای مشکل فلسطین است و هر آنچه که ساکنان فلسطین در چنین همه‌پرسی ابراز کنند و هر نوع نظام حکومتی که گزینش کنند، مورد احترام همگان خواهد بود.

به‌طور خلاصه، جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خود همواره توجه ویژه‌ای به موضوع عدالت در قضیه فلسطین داشته است. رئیس‌جمهور (ایران) در دوران اصلاحات باصراحت اعلام کرد که دلیل اصلی مخالفت ایران با صلح خاورمیانه، وجود بی‌عدالتی در آن است (مصاحبه با سی.ان.ان، ۷ ژانویه ۱۹۹۸). پیشنهاد رئیس‌جمهوری کنونی ایران مبنی بر انتقال رژیم صهیونیستی به اروپا یا آمریکای شمالی نیز باید در راستای گفتمان عدالت‌طلبی تحلیل شود. رسانه‌های غربی که عمدتاً زیر نفوذ صهیونیست‌ها قرار دارند، با اقداماتی هماهنگ و گسترده تلاش کردند تا افکار عمومی جهانیان را علیه ایران به عنوان کشوری که در پی دستیابی به سلاح هسته‌ای برای حمله نابودکننده به رژیم صهیونیستی و برپا کردن هولوکاست دیگری همانند اقدام نازی‌هاست، تحریک کنند. با این حال، این سؤال اصولی و منطقی رئیس‌جمهور ایران مبنی بر اینکه اگر غرب در قضیه هولوکاست خود را مقصر می‌داند، چرا باید ملت فلسطین و جهان اسلام تاوان آن را بپردازند، گفتمان جدیدی را در مباحث مربوط به عدالت در قضیه فلسطین گشوده است و متفکران و حتی افراد عامی بسیاری را در غرب به تفکر دوباره درباره چرایی و چگونگی تشکیل رژیم صهیونیستی و ظلم و بی‌عدالتی نهفته در آن واداشته است.

نتیجه‌گیری

بررسی تحول مجموعه گفتمان نخبگان سیاسی ایران در قبال رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد که همگی آنان، این رژیم را زائده و نماینده مستقیم «غرب» در خاورمیانه می‌دانسته‌اند. مراد از «غرب» در اینجا به مفهوم عام آن اعم از تمدن غربی به عنوان یک نظام فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، و نیز قدرت‌های غربی در مصداق عینی آن است. در واقع، از نگاه نخبگان ایرانی، رژیم صهیونیستی هم نمادی از تمدن و فرهنگ غرب و هم زائده‌ای از قدرت‌های بزرگ غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا و بریتانیا- دو قدرت استعمارگر جدید و قدیم- است که در منطقه خاورمیانه به وجود آمده است. در چنین حالتی، می‌توان نتیجه گرفت که موضع هر یک از مکاتب فکری سیاسی در ایران در قبال رژیم صهیونیستی، با نوع نگاه آن نسبت به غرب همگونی و رابطه مستقیم دارد؛ به عبارت بهتر، بسته به نوع ایدئولوژی هر یک از مکاتب فکری، دوستی یا دشمنی آن در قبال غرب، به تناسب به رژیم صهیونیستی نیز تعمیم یافته است. از دیدگاه نیروهای ملی‌گرای سکولار و غرب‌گرا، نزدیکی به رژیم صهیونیستی به مثابه یک آمریکای کوچک خاورمیانه‌ای- امری ضروری محسوب می‌شد، درحالی‌که از دیدگاه نیروهای مذهبی مخالف غرب، مخالفت با رژیم صهیونیستی رکنی جدایی‌ناپذیر از فرایند مبارزه با غرب به حساب می‌آید.

موضوع کسب هژمونی منطقه‌ای نیز همواره نقش قابل توجهی در شکل‌دهی گفتمان نخبگان سیاسی ایرانی در ارتباط با سیاست خارجی داشته است. مکاتب فکری سیاسی گوناگون در ایران همگی توجه خاصی به مسئله هژمونی ایران در منطقه خود داشته‌اند. حتی نیروهای سوسیالیست نیز علی‌رغم همه تأکیدی که بر ایجاد نوعی اتحاد فراملی و فرامرزی برای مبارزه با استکبار و امپریالیسم می‌نهادند، باز به نوعی نقش ایران را به عنوان هسته مرکزی این جنبش و کشوری که ذاتاً توانایی و صلاحیت رهبری و هدایت سایر ملت‌های تحت ظلم را داراست، مورد توجه قرار می‌دادند. اینان گرچه مانند ملی‌گرایان سکولار دائماً از شکوه و جلال تمدن باستانی ایران سخن نمی‌گفتند، هر یک به‌گونه دیگری بر جایگاه رفیع ایران در عرصه جهانی و منطقه‌ای صحنه می‌گذاشتند. در این میان، نقش رژیم صهیونیستی نیز برای افزایش قدرت و نفوذ

منطقه‌ای ایران به تناسب مورد توجه نخبگان سیاسی ایران قرار گرفته است. درحالی‌که در مقطعی، نیروهای ملی‌گرای سکولار و برخی از سوسیالیست‌ها، دوستی با رژیم صهیونیستی را برای تثبیت هژمونی ایران مؤثر می‌دانستند؛ نیروهای مذهبی مخالفت و دشمنی با رژیم صهیونیستی را شرط عزتمندی و اعتبار ایران در خاورمیانه به شمار می‌آوردند. حتی برخی از نیروهای ملی‌گرای سکولار نیز در مقطعی تعدیل و کاهش سطح دوستی با رژیم صهیونیستی را برای تثبیت هژمونی ایران ضروری تشخیص دادند. همچنین، بیشتر نخبگان ایرانی، از مفهوم عدالت به عنوان میزان و محکی برای افزایش اعتبار نتیجه‌گیری‌های خود در ارتباط با رژیم صهیونیستی بهره برده‌اند. این شاید برخاسته از این حقیقت باشد که روح ظلم‌ستیز و حامی مظلوم ایرانی را نمی‌توان بدون ارائه ادله محکم در طرفداری از عدالت به سمت هیچ نظرگاه سیاسی متمایل و راغب ساخت. از نگاهی دیگر، همگی این نخبگان - عضوی از جامعه ایرانی - نمی‌توانسته‌اند فارغ از دغدغه عدالت باشند. از این رو، همواره عدالت یکی از مفاهیم اساسی در گفتمان ایرانی نسبت به قضیه فلسطین را تشکیل داده است. البته، روشن است که منبع الهام‌بخش هریک از مکاتب فکری در موضوع عدالت نیز با دیگری متفاوت بوده است؛ برای نمونه، ملی‌گرایان سکولار عمدتاً عدالت را از اساطیر ایران باستان وام گرفته‌اند و در عمل نیز مرادشان برقراری نوعی تعادل میان دو طرف متخاصم بوده است، درحالی‌که برای سوسیالیست‌ها، اصول مارکسیسم ملاک عدالت است؛ بر این اساس، تبعیض‌های اقتصادی را عامل اصلی مناقشات در منطقه خاورمیانه می‌دانستند. اما برای نیروهای مذهبی آموزه‌های اسلام و تشیع در بحث عدالت تعیین‌کننده بوده است و اینکه به فرموده پیامبر اسلام (ص)، وقتی ندای مسلمان مظلومی به گوش می‌رسد سکوت جایز نبوده است و باید در برابر ظلم آشکار به یاری مظلوم شتافت. از این رو، واضح است که برداشت هریک از گروه‌ها و نخبگان سیاسی ایرانی از مفهوم عدالت در قضیه فلسطین با دیگری متفاوت بوده و از این رو، آنان را به سمت نتیجه‌گیری‌های متفاوت و بعضاً متضادی سوق داده است.

بدین ترتیب، می‌توان نگاه ایرانی نسبت به رژیم صهیونیستی را با توجه به سه عنصر «غرب»، «هژمونی منطقه‌ای» و «عدالت» تشریح کرد؛ زیرا در گفتمان نخبگان

سیاسی ایران نسبت به رژیم صهیونیستی، به این سه مفهوم اشاره شده است. به عبارت بهتر، نگاه ایرانی به رژیم صهیونیستی در واقع، تابعی از نوع نگاه به غرب (در مفهوم نظری و عینی آن)، نوع نگاه به اعراب و جایگاه ایران در منطقه، و نوع نگاه به مفهوم عدالت و کاربرد آن در قضیه فلسطین است. البته بدیهی است که این نوع نگاه‌ها نیز خود تابعی از ایدئولوژی و جهان‌بینی‌های هر یک از مکاتب فکری سیاسی است؛ بنابراین، در تفسیر با یکدیگر متفاوت است.

یادداشت‌ها

۱. برای تحلیل دقیق‌تری از ریشه‌های تاریخی و اجتماعی نگاه ایرانیان نسبت به خود و دنیای خارج رک. Keddie, 1981 و Fuller, 1991.
۲. شاه برای نمونه، سیاست‌های رژیم صهیونیستی را «احمقانه» و «غیرمنطقی» توصیف می‌کرد (علم، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۹۱) و در جای دیگری ضمن محکوم کردن سیاست‌های تجاوزکارانه رژیم صهیونیستی، گفت: رژیم صهیونیستی باید بفهمد که دیگر نمی‌تواند نقش پلیس منطقه را بازی کند (پهلوی، ۱۳۴۷-۱۳۵۶، ج ۸، ص ۶۹۶۹). همچنین، اردشیر زاهدی نیز می‌گفت: رژیم صهیونیستی باید از «تکبر و غرور» خود در برخورد با ملت‌های منطقه دست بکشد و از سرزمین‌های اعراب عقب‌نشینی کند (آیندگان، ۱۶ دی ۱۳۵۲، ص ۸).
۳. برای اطلاع کامل از جزئیات سیاست خارجی رژیم صهیونیستی نسبت به ایران رک. Parsi, 2008.
۴. برای اطلاع کامل از جزئیات ملاقات‌های شاه با مقامات رژیم صهیونیستی در این دوران رک. Segev, 1988.
۵. البته، به دلیل بی‌اقبالی قدرت‌های بزرگ و دولت‌های غربی نسبت به این پیشنهاد، دولت شاهنشاهی ایران بعدها دیگر هرگز سخنی از این پیشنهاد به میان نیاورد و از سال ۱۹۵۰ میلادی دولت رژیم صهیونیستی را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت.
۶. این مطلب مبتنی است بر استنباط آقای حسین شاه‌حسینی - عضو جبهه ملی دوم - از عقاید دکتر مصدق نسبت به صهیونیسم که در مصاحبه خصوصی با نویسنده در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۸۴ در تهران بیان کردند.

۷. چنین نظری درباره تشکیل دولت یهودی در خاورمیانه حتی قبل از تأسیس آن رژیم و در اواخر دهه سی میلادی توسط عنایت‌الله سمیعی - وزیر امور خارجه رضاشاه نیز ابراز شده بود (ولایتی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۸). این دیدگاه در سال‌های پس از تشکیل دولت رژیم صهیونیستی و در دوران محمدرضا نیز یکی از عوامل اثرگذار در تمایل مسئولان سیاست خارجی ایران برای نزدیکی به رژیم صهیونیستی بود (Sobhani, 1989, p. 8).

۸. برای نمونه، شاه در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۴۸ اعلام کرد که ایران به‌طور کامل با اعراب احساس همدردی می‌کند و رژیم صهیونیستی باید سرزمین‌هایی را که در جریان جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اشغال کرده است، تخلیه کند؛ درعین‌حال، از نظر وی، حق موجودیت رژیم صهیونیستی و امنیت مرزهای آن نیز باید به رسمیت شناخته شود (رک. وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۴۹، ص ۲۵۲).

9. nativist

۱۰. برای آشنایی بیشتر با این جریان، بنگرید به مقدمه همایون کاتوزیان بر خاطرات سیاسی خلیل ملکی (ملکی، ۱۳۶۰، صص ۳۵-۸۰).

۱۱. خلیل ملکی و حسین ملک هر دو مقالات متعددی درباره «کیبوتص» و ستایش آنچه که آنان سوسیالیسم رژیم صهیونیستی می‌پنداشتند، منتشر کردند. مقالات خلیل ملکی در این باره، در طول دهه پنجاه میلادی در دو مجله «علم و زندگی» و «نبرد زندگی» توجهات بسیاری را به خود جلب کرده بود (برای نمونه، رک. ماهنامه علم و زندگی، شماره‌های فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۳۲ و نبرد زندگی، شماره‌های دی ۱۳۳۷ و اسفند ۱۳۴۰). آل‌احمد نیز در توضیح دلایل جذب خود و همفکرانش به رژیم صهیونیستی، موضوع مزارع کیبوتص و سیستم اشتراکی نوین در رژیم صهیونیستی را یکی از عوامل اصلی به شمار می‌آورد (آل‌احمد، ۱۳۶۳، ص ۵۹).

۱۲. برای مطالعه بیشتر در مورد سیاست شوروی نسبت به رژیم صهیونیستی از آغاز تشکیل آن رژیم تا اواسط دهه پنجاه میلادی رک. Bialer, 2008.

۱۳. در این خصوص، جالب توجه است که اسدالله علم - وزیر دربار و مشاور نزدیک شاه - به وی گفته بود که رژیم صهیونیستی در واقع، نماد «سوسیالیسم واقعی» و کشوری است که ایران می‌تواند آن را به عنوان یک شریک منطقه‌ای قابل اعتماد برگزیند؛ به‌ویژه، هر دو نیز بسیار پیشرفته‌تر از اعراب بودند. این دقیقاً همان نظری بود که سوسیالیست‌های بومی‌گرا

نیز از دیدگاه خودشان به آن رسیده بودند. به هر حال، تأکید علم بر اینکه رژیم صهیونیستی را باید مظهر سوسیالیسم حقیقی نامید، بسیار قابل توجه است (علم، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۵۴).
۱۴. برای آشنایی بیشتر با فعالیت‌ها و سخنان ضد صهیونیستی آیت‌الله کاشانی، رک. مدنی، ۱۳۶۳.

۱۵. این طرز تفکر نزد برخی از افراد تا سال‌ها بعد از تشکیل دولت رژیم صهیونیستی و تا هنگام آغاز نهضت امام خمینی(ره) نیز ادامه داشت و یکی از اقدامات امام(ره) در سال‌های تبعید در نجف، تلاش برای اصلاح این نوع نگرش نسبت به قضیه فلسطین بود (رک. محتشمی، ۱۳۷۶، صص ۳۵۶ و ۵۰۰).

۱۶. غلامرضا سعیدی- پژوهشگر و نویسنده مذهبی- در سال‌های دهه سی شمسی، در روزنامه‌های «آیین اسلام» و «ندای حق» مقالات متعددی در نقد موجودیت رژیم صهیونیستی و عملکرد یهودیان ایران منتشر کرد. مجموعه‌ای از مقالات ایشان در قالب کتابی نیز گردآوری و در سال ۱۳۳۵ (چاپ اول) منتشر گردید (رک. سعیدی، ۱۳۵۱).

17. Proxy

کتابنامه

- آل‌احمد، جلال (۱۳۶۳)، سفر به ولایت عزرائیل، تهران: رواق، چاپ اول.
- اقارب‌پرست، محمدرضا (۱۳۸۶)، «اولویت‌های سیاست خارجی رژیم صهیونیستی در قبال ایران»، ره‌آورد سیاسی، ش ۱۸.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۷-۱۳۵۶)، مجموعه نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلی‌حضرت محمدرضا شاه پهلوی، تهران: وزارت دربار شاهنشاهی.
- حاج سیدجوادی، علی اصغر (۱۳۵۴)، «واقعیت یک نبرد»، نگین، مهر.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۲)، ایران و رژیم صهیونیستی، از همکاری تا منازعه، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی (۱۳۷۹)، مسئله فلسطین و صهیونیسم: رهنمودهای مقام معظم رهبری، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- خمینی، امام روح‌الله (۱۳۷۸)، فلسطین از دیدگاه امام خمینی، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام(ره).

سعیدی، سید غلامرضا (۱۳۵۱)، *خطر جهود برای جهان اسلام و ایران*، تهران: معراج، چ. دوم.
عزری، منیر (۲۰۰۰)، *یادنامه*، ترجمه آبراهام خاخامی، ویرایش بزرگ امید، اورشلیم: بی‌نا.
علم، امیراسدالله (۱۳۷۷)، *یادداشت‌های علم*، ویرایش عالیخانی، تهران: کتابسرا، شش جلد.
محتشمی‌پور، سید علی‌اکبر (۱۳۷۶)، *خاطرات علی‌اکبر محتشمی‌پور*، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.

مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۶۲)، *ایران اسلامی در برابر صهیونیسم*، تهران: سروش.
ملکی، خلیل (۱۳۳۷)، «مسئله اعراب و اسرائیل»، *نبرد زندگی*، دی.
همو (۱۳۴۰)، «گزارش شرکت در هفتمین کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها در رم»، *علم و زندگی*، اسفند.

همو (۱۳۶۰)، *خاطرات سیاسی* (با مقدمه همایون کاتوزیان)، تهران: رواق، چاپ سوم.
وزارت امور خارجه (۱۳۴۹)، *روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۸*، تهران: اداره مطبوعات و انتشارات.

ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۶)، *ایران و تحولات فلسطین*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ. اول.
همایون، داریوش (۱۳۴۶-الف)، «در پرتو تحولات تازه» *بامشاد*، ۳-۱۰ مرداد.
همو (۱۳۴۶-ب)، «ورشکستگی سیاست انتقامجویی»، *بامشاد*، ۲۰-۲۷ تیر.

Bialer, Uri (2008), *Between East and West: Israel's Foreign Policy Orientation 1948-1956*, Cambridge: Cambridge University Press.

Fuller, Graham (1991), *The Centre of Universe: The Geopolitics of Iran*, Boulder: Westview Press.

Keddie, Nikki R. and Richard, Yann (1981), *Roots of Revolution, An Interpretive History of Modern Iran*, New Haven and London: Yale University Press.

Gilman Sander L. and Katz Steven T. (eds.) (1991), *Anti-Semitism in Times of Crisis*, New York and London: New York University Press.

Nahavandi, Houchang (2005), *The Last Shah of Iran, Fatal Countdown of a Great Patriot Betrayed by the Free World and a Country Whose Fault Was Success*, Translated to English by Steeve Reed, Berkshire: Aquilion Ltd.

- Pahlavi, Mohammad Reza (1961), *Mission For My Country*, New York and London: McGraw- Hill Book Company, Inc.
- Parsi, Trita (2005), "Israel and the Origins of Iran's Arab Option, Dissection of a Strategy Misunderstood," Presented at the 2005 Middle East and Central Asia Politics, Economics, and Society Conference, Salt Lake City.
- Id. (2008), *Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States*, New York: Yale University Press.
- Segev, Samuel (1988), *The Iranian Triangle: The Untold Story of Israel's Role in the Iran- Contra Affair*, Translated from Hebrew by Haim Watzman, New York: The Free Press.
- Shaoul, Eshagh Emran (1971), *Cultural Values and Foreign Policy Decision-Making in Iran: The Case of Iran's Recognition of Israel* (unpublished Ph.D. dissertation), Washington, D.C.: George Washington University.
- Sobhani, Sohrab (1989), *The Pragmatic Entente, Israeli-Iranian Relations, 1948-1988*, New York and London: Praeger.